

دکتر محمد یگانه آرانی

فرانکفورت - آلمان

ما و فلسفه

قدرت تفکر

آنکه در تفکر ضعیف است به نقد افکار دیگران و مقایسه آنان می پردازد و افکار خود را در وابستگی بآنان روشن میکند. آنکه در تفکر قویست، افکار دیگران را از افکار خود استنتاج میکند، افکار دیگران در افکار او روشن و تاویل میشوند.

خطوط کم ولی قوی

سادگی در فکر، عبارت از نقش معنی با خط های بسیار کم ولی قوی و گویاست. فکر ساده، در فرعیات و جزئیات و خواشی صرفه جوئی میکند، تا در خطوطی محدود که چهره فکر را بکباره می شناساند، خود را نشان دهد. خود را از سادگی در فکر دور کردن، علامت آنست که ما قدرت بیان را با خطوط قوی و محدود از دست داده ایم. ما در خطوط پریپیچ و نازک و کوتاه، با راستن اندیشه های گذشته می پردازیم و خطوط قوی را در این ریزه سازیها می پوشانیم و در این نکته های لطیف، زینت بندبها، نازک کاریها و مضمون پردازبها، در پی افکار نو هستیم. سادگی فکر، علامت قدرت فکریست. پیچیدگی فکر، علامت ضعف قوای روحی ماست.

ساده و عمق

در فکر ساده‌است که باید عمیق شد. معمولا مردم می‌پندارند که در مشکل می‌باید عمیق شد و ساده تعمق لازم ندارد و مشکل را با عمق مشتبه می‌سازند.

فکر مشکل، شاید سختی و دشواری و ریاضت برای فهم خود لازم داشته باشد، اما وقتی ما از این موانع گذشتیم و بآخر رسیدیم، چیزی بس ناچیز در دست ما میماند. احساس بهتی ماسارا فرا میگیرد که چرا بعد از اینهمه فشارها و رنجها و ریاضتها، همین باقی ماند. مشکل فهمان، ذوق تعمق در ساده را ندارند. همیشه در فکر ساده به تحقیر می‌نگرند، چون چنین فکری، هیچگونه اشکالی در آشنائی جلو پا نمیگذارد. عمق - باندازه کافی ثروت در خود دارد که احتیاج بموانع اشکال تراشیده ندارد. ما بسختی میتوانیم همه ثروتی که در عمق ساده مدفونست، بیرون آوریم، لذا فکر ساده، در ساده بودن، میخواهد این انتقال و استخراج را بما آسان کند.

اما فکر مشکل برای پر قیمت ساختن خود، موانع زیادی در عبارات و اصطلاحات پدید می‌آورد، تا مقدار و شدت رنج ما، آنرا پربها کند. در فکر مشکل، ما از بهای رنج خود، به بهای فکر میافزائیم. در فکر ساده، ما در اثر عدم رنج بردن - از بهای فکر می‌کاهیم. رنج ما در فهمیدن افکار، بهای افکار را معین می‌سازد.

وحدت زنده

متفکر بزرگ، افکار گوناگون و متضاد را با هم در خود هم آهنگ نگاه میدارد، بدون آنکه بکوشد با یک نظریه یا منظومه فلسفی، آنها را

بهم پیوست دهد.

يك منظومه فلسفی میخواهد وسیله‌ای فراهم آورد که جایگزین آن وحدت زنده مغز متفکر بشود.

آغاز تفکر

متفکر در آغاز تفکر - فکری که دارد میخواهد با کلمات و اصطلاحاتی که دیگران باور داده‌اند، منطبق سازد تا قابل فهم دیگران گردد. اما میکوشد از آن کلمات و اصطلاحات، بیشتر بیرون بیاورد، بیشتر در آن بگذارد، انحراف از مفاهیم آنان پیدا کند تا آئینه مناسبی برای انعکاس استقلال خود و فکرش بیابد.

انطباق فکر با اصطلاح

انطباق فکر با کلمات و اصطلاحات موهوم ماست. بین فکر (ولو آنکه بسیا ناچیز باشد) و اصطلاح، همیشه شکاف و انحراف موجود است. فکر، همیشه از طرف کلمه بیرون میریزد. فکر همیشه پیوسته اصطلاحات را از هم میشکافد و درهم میشکند. این عدم انطباق کلمه با اصطلاح، این انحراف دائم فکر از کلمه، مارا بدرک واقعی متفکر هدایت میکند.

متفکر و عمل

ما بندرت میتوانیم خود را با افکار نوینمان منطبق سازیم، چون اعمال و عادات و عواطف و احساسات ما، مدتی مدید متعلق با افکار کهنه‌مان خواهند ماند. عقل، همیشه خود را زودتر آزاد میکند. اعمال و عواطف و احساسات، کند پاتر و تغییر ناپذیرترند. عقل، فجر و طلایه آزادیست. انتقادی که بر

قابل اجرا نبودن افکار میشود ، بعلمت عدم آگاهی باین تأخیر در تغییر عواطف و اعمال و احساسات است . ما در هر متفکری ، ناظر اولین تجلیات آزادی انسانی هستیم . عدم انطباق اعمال با افکار او ، نفی افکار او را نمیکند و همچنین شاهدی بر صحت افکار قدیم نیستند .

ستایش افکار

ستودن بیش از اندازه يك فکر نوین و ناشناخته ، دلیل بر شهامت و وسعت شخص است . ستودن بیش از اندازه يك فکر معتبر و مورد احترام عموم ، دلیل بر ترس یا طمع در محبوبیت بین مردم است .

نشانه اسارت فکری

در مرحله اول تفکر ، میکوشیم کسی را پیدا کنیم که ما را به تفکر برانگیزاند . ما فقط از افکار متفکری مخصوص ، میتوانیم به تفکر انگیزه شویم . در مرحله بعد ، بتدریج هر متفکری (در تاریخ فلسفه) میتواند ما را با افکار نوین برانگیزاند . در هر مرحله سوم هر کسی ، خواه متفکر خواه غیر متفکر ، ما را با افکار نوین میراند . در این نقطه است که ما وسعت خود و ثروت هر انسانی را کشف میکنیم . در هر مرحله ای ما آزادتر میشویم . از يك متفکر مشخص ، بفکر انگیزه شدن ، نشانه ای از اسارت ما بوده است اما از آنجا آزادی ما اولین پرسش را کرده است .

از تمایل مخفیانه متفکر

آنکه میخواهد دیگران مثل او بیندیشند ، مستبدتر از کسی است که میخواهد دیگران طبق قوانین یا دلخواه او رفتار کنند .

ارزش خرافات

بشر اولیه از سائیدن سنگهای سخت بهم آتش را کشف کرد . مسا از سائیدن افکار منجمد (خرافات) بهم ، بمعرفت و حقیقت میرسیم . افکار متحجر را نیز باید ارجمند داشت چون روزی برای افروزاندن روح لازم خواهند بود .

تحقیر بی فکران

بسیارند کسانی که بی فکری را تحقیر میکنند اما کسانی که بخواهند بیندیشند نادرند .

صداقت و سادگی

تفکر ، فقط در صداقت ممکن است . سادگی بیان ، انعکاس صداقت متفکر است نه تبحر و ممارست در فن نگارش .

طبیعت و حقیقت

طبیعت ما را تابع دیگران خلق کرده است . حقیقت ما را آزاد از دیگران خلق خواهد کرد . ما هیچوقت با طبیعت وحدت نداریم . سازش با طبیعت هم ، برای غلبه بر طبیعت است . مسا با طبیعت سازش میکنیم ، تا بالاخره روزی فرصتی برای آزادی خود پیدا کنیم . برای بعضی فرصتها ، قرنها و هزارهها صبر کرده ایم . برای بعضی فرصتها ، قرنها و هزارهها بایستی صبر کنیم .

نزدیکی جستن در تفکر

چیزهایی را که مردم ، بزرگ میخوانند ، فقط از فاصله دور ، بزرگ نموده میشود . تفکر بشناختن ازدور ، راضی نیست و در نزدیک دیدن ، تاریخ

قهرمانها و بزرگیها بخواب و افسانه تبدیل میشود.

بزرگ نمایان

از رشد تفکر در اجتماع میکاهند، تا بین خود و مردم این فاصله دور را حفظ کنند. ایجاد فاصله، ترس از رسوائی خردگیست. تفکر - به بزرگی هر کسی فقط در نزدیکی اعتراف میکند. صمیمیت و محرم بودن با بزرگ، از بزرگی او نخواهد کاست. کسیکه از صمیمیت و نزدیکی واهمه دارد، از متفکرین متنفر است.

دشمنی با خود

آنکه میخواهد خوش آیند دیگران حرف بزند و بنویسد، برای تفکر ساخته نشده است، چون هنر خوش آمدن، هنر فریفتن است. انسان در اول میخواهد از خودش خوشش بیاید. اینست که خود را بیشتر و بیشتر از دیگران میفریبد.

اگر بعضی متفکرین کارهایی میکردند که از خود متنفر شوند و از خود، بدشان بیاید و مورد ملامت خود بشوند، برای این بود که از گیر عادت خود فریبی نجات یابند. تفکر، چیزی جز ترک عاداتها و هنرهای خود فریفتن نیست. ما در سراسر دانسته‌های خود، یقین‌های خود، بدبیهات خود، خود را ناآگاهانه میفرییم. بهمین علت، خود را درست میدانیم. آیا خود اینقدر شیرین نیست که خود فریبی را با همه منفوریتش بمیل به پذیریم؟

در فلسفه، همیشه يك دشمنی با خود در کار است. کیست که بتواند لحظه‌ای دشمن خود شود؟ دشمن عقل خود شود؟ دشمن حس خود شود؟ دشمن الهامات خود شود؟ دشمن عقیده خود شود؟ دشمن شخصیت خود شود؟ ... تفکر از نقطه خطرناک و ناراحت کننده‌ای شروع میشود.

ارزش صحت فکر

ارزش تفکر در این نیست که ما فقط صحیح تر فکر کنیم ، بلکه آزادتر زندگی کنیم .

تفکر و نفوذ جوئی

تفکر برای آن نیست که وسیله ای برای نفوذ در دیگران بیابیم . تفکر برای آنست که ما خود را از آنچه از دیگران در ما نفوذ کرده است ، رهائی بخشیم . تفکر می خواهد خود را از دیگران آزاد سازد ، بدون اینکه دیگران را پای بند خود نماید .

خنده و جرئت شناسائی

اگر ما هنوز وجود خنده آور و خود را نیافته ایم ، هنوز بعمق خود در شناسائی نرسیده ایم و جرئت کافی برای دیده انداختن بعمق خود نداریم .

رد کردن با نفرت و دفاع در خشم

اگر بخواهیم بدانیم که حقیقت چیست ، باید به بینیم چه چیزهایی را با شدت و خشم و نفرت رد می کنیم . در اینجا است که باطل - در ما راه را برای پذیرش حقیقت بسته است .

شیفته افکار دیگران

ما هنوز شیفته و مست افکار دیگران هستیم . روزی میرسد که ما از فشار آنان رنج خواهیم برد - در آن هنگام ، تفکر در ما شروع خواهد شد . بهترین افکاری را که ما با اشتهای فراوان می بلعیم ، روزی باری سنگین برهستی ما خواهند شد . آنکه هیچوقت باین مرحله نمیرسد ، هیچگاه بفکر خود نخواهد رسید .